

بررسی عواطف اجتماعی منفی ایرانیان نسبت به مهاجرین افغانستانی (مورد مطالعه: شهروندان شهر شیراز)

دکتر علی روحانی^۱، دکتر حبیب احمدی^۲، دکتر محمدتقی ایمان^۳ و دکتر علی گلی^۴

تاریخ وصول: ۹۴/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲۲

چکیده:

این پژوهش از منظر جامعه‌شناسی عواطف، جهت‌گیری عاطفی ایرانیان نسبت به مهاجرین افغانستانی را به صورت علمی سنجیده است. بر این اساس هدف اصلی این تحقیق بررسی عواطف اجتماعی منفی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌های مقیم شهر شیراز بوده است. در این مسیر بر اساس چارچوب نظری، قضایا و فرضیه‌های تحقیق شکل گرفت و ۳۹۰ نفر از شهروندان شهر شیراز با استفاده از روش پیمایش، به شیوه‌ی نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای چند مرحله‌ای مورد مصاحبه قرار گرفتند. نتایج تحقیق نشان دادند که با افزایش سن، سطح تحصیلات، هویت / ارزش‌های جهانی، هویت / ارزش‌های ایرانی - اسلامی، آگاهی و مرادده با افغانستانی‌ها از عاطفه‌ی اجتماعی منفی شهروندان کاسته می‌شود. از سوی دیگر با افزایش هویت / ارزش‌های محلی، عاطفه‌ی اجتماعی منفی شهروندان افزایش می‌یابد. نتایج رگرسیون چندگانه به شیوه‌ی گام به گام نیز نشان می‌دهد که در مجموع پنج متغیر مرادده با افغانستانی‌ها، تحصیلات، هویت / ارزش‌های ایرانی - اسلامی، هویت / ارزش‌های محلی و هویت / ارزش‌های جهانی ۳۱/۹ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین کردند.

مفاهیم کلیدی: جامعه‌شناسی عواطف، عواطف اجتماعی منفی، مهاجرین افغانستانی، مرادده با مهاجرین افغانستانی‌ها

^۱ استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه یزد aliruhani@gmail.com

^۲ استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز (نویسنده‌ی مسئول) hahmadi@shirazu.ac.ir

^۳ استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز iman@shirazu.ac.ir

^۴ دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز goli@shirazu.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

عواطف^۱ و احساسات از دیرباز همواره از جنبه‌های مرموز و ناشناخته‌ی دنیای اجتماعی انسان بوده است (ربانی خوراسگانی و کیان‌پور، ۱۳۸۸: ۳۶). دنیای اجتماعی‌ای که آکنده از عواطف متعدد، مکمل، متناقض و متضاد با یکدیگر است. عواطفی مانند غم، شادی، ترس، اشتیاق، کینه، عشق، تنفر^۲ و ... در تمام جوانب زندگی انسان‌ها وجود دارد. اندوهی که یک ملت از باخت تیم ملی ورزشی‌شان تجربه می‌کنند، ترسی که از احتمال وقوع جنگ شایع می‌شود، کینه‌ای که از متجاوز به دل می‌گیرند، عشقی که به معشوق‌شان روا می‌دارند، اشتیاقی که برای ازدواج دارند، نفرتی که باعث اسیدپاشی می‌شود؛ همه‌ی این‌ها از نمونه‌های فراوانی هستند که اهمیت عاطفه را در دنیای اجتماعی نشان می‌دهد. تا جایی که جامعه‌شناسی بازاندیشانه^۳ امروزی ردپای عواطف را در عقلانی‌ترین حوزه‌های زندگی بشری، یعنی دنیای علم و تولید محصولات علمی نیز پیگیری می‌کند (ماتنر و دوئت^۴، ۲۰۰۳: ۴۱۹-۴۱۸).

در این میان عواطف در جامعه‌ی ایران پررنگ‌تر و تعیین‌کننده‌تر است. به طوری که اغلب متفکرین اجتماعی، جامعه‌ی ایران را جامعه‌ای عاطفی، پرتکلف، دارای مذهب باطنی‌گرا، ادبی و عرفانی دانسته‌اند که امور عقلانی تحت‌الشعاع این پدیده‌ها قرار گرفته است (طباطبائی، ۱۳۸۴ در مقدس و قدرتی، ۱۳۹۰: ۱۴۴). جامعه‌ای که سطوح کلان ساختاری و سطوح میانی سازمانی - نهادی آن، عواطف افراد را در طول تاریخ تحت تأثیر قرار داده است. به بیان دیگر شخصیت و عواطف انسان ایرانی محصولی از ساختارهای کلان تاریخی است که در بستر جغرافیای سیاسی - تاریخی^۵ خاصی شکل یافته است (پیران، ۱۳۸۵: ۲۱).

همان‌طور که ذکر شد در بستر جامعه‌ی ایران عواطف به طور کلی و تنظیم عواطف^۶ به طور ویژه از موقعیت‌ها و ساختارهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرند و این امر سابقه‌ی تاریخی گسترده‌تری نیز دارد. یکی از این موارد تنفر ایرانیان از مهاجمینی بوده است که در سرتاسر تاریخ ایران به حمله، تخریب و غارت آن پرداخته‌اند. این احساس تنفر در قالب‌های

^۱ emotions

^۲ hatred

^۳ reflexive sociology

^۴ Mauthner & Doucet

^۵ politico-historical geography

^۶ emotion regulation

متفاوتی بروز و ظهور پیدا می‌کرده است و خود را نشان می‌داده است. از مقاومت‌های سخت بابک خرم‌دین تا ادبیات پر رمز و راز و کنایی، هر یک به شیوه‌ای نشان‌دهنده‌ی عمق تنفر ایرانیان از این مهاجمین بوده‌اند (همان: ۴۱-۲۸).

اما امروزه عواطف به طور کلی و عواطف منفی به طور ویژه شکل پیچیده‌ای به خود گرفته است. در سطح خرد می‌توان به تنفر از خود و تنفر از دیگری اشاره کرد و در سطح میانی می‌توان عواطف منفی موجود بین شهرهای مختلف، استان‌های مختلف، گروه‌های مذهبی، سیاسی، علمی، قومی و نژادی متفاوت اشاره کرد. در سطح کلان نیز می‌توان به گسترش تنفر در سطح ملی نسبت به یک کشور، دین، نژاد و ... دیگر نام برد. در این مورد برای مثال می‌توان به تنفر نازی‌ها از یهودیان اشاره کرد که معضلی جهانی را ایجاد نمود. در واقع در این زمینه قدرت این عاطفه منفی موجب شد نازی‌ها از پیشرفته‌ترین ابزارهای عقلانی و تکنولوژیک برای کشتار سیستماتیک یهودیان استفاده کنند (ریترز، ۱۳۸۲: ۷۹۳-۷۸۷).

همچنان‌که بیان شد عواطف، تصویری پر رنگ در کشور ایران از خود ارائه می‌کند؛ اما اشکال بروز عاطفه در ایران اغلب به صورت منفی است و عواطف مثبت و شادی، نمود کمی در کشور دارند (نوابخش و علی‌بخشی، ۱۳۸۵: ۸۱؛ قرائی، ۱۳۹۰). در واقع بر اساس نظرسنجی‌های مختلفی که در سطح جهان صورت پذیرفته است، عواطف مثبت همانند شادی در ایران در سطح بسیار پایینی قرار دارد. برای مثال در تحقیقی که در دانشگاه لی‌سستر^۱ انگلستان انجام شد در میان ۲۲۰ کشور جهان ایران رتبه ۲۰۲ را دارا بوده است و نظرسنجی موسسه گالوپ^۲ رتبه شادی در ایران را از میان ۱۵۵ کشور ۸۱ تعیین کرده است (رستمی، ۱۳۹۰). می‌توان بر اساس نظریه‌های کارشناسان و پژوهش‌های صورت گرفته نتیجه گرفت که اشکال عاطفی منفی در ایران رواج بیشتری دارند. خشم، پرخاشگری، عصبانیت، افسردگی و ... در زندگی روزمره ایرانیان نمود بیشتری دارد. این عواطف منفی از فردی‌ترین و خردترین شکل ممکن یعنی تنفر از خود و دیگری تا تنفر و عواطف منفی از سایر ملل در سطحی کلان امتداد می‌یابد. در این زمینه می‌توان به رفتارهایی که با مهاجرین افغان در کشور می‌شود، اشاره کرد. چنین عواطف منفی در مراکز خرید عمومی، در پایانه‌های مسافری درون و برون‌شهری، مکان‌های تفریحی و

^۱ University of Leicester

^۲ Gallup

تفرج‌گاه‌ها، وبسایت‌های مجازی و ... کاملاً مشهود است. البته شایان ذکر است که این امر در سال‌های اخیر به ویژه در دهه‌ی اخیر نمود و بروز بیشتری یافته است.

در این میان پژوهش حاضر در پی بررسی علمی این امر است؛ زیرا تبیین نظری شکل‌گیری چنین عواطف منفی‌ای نشان می‌دهد که این امر مربوط به گذشته‌های دورتر نمی‌شده است، زیرا چنین عواطفی در زمان جنگ تحمیلی هشت ساله وجود نداشته است و بسیاری از مهاجرین افغانستانی در جبهه‌های جنگ با کشور عراق می‌جنگیدند. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد این عواطف منفی موجود محصولی از فرایندهای اجتماعی بوده است که در سال‌های اخیر بر ساخت شده‌اند. فرایندهایی که مهاجرین افغانستانی را به جرم و جنایت، تحصیلات پایین، طبقات اجتماعی پایین، خوراک رسانه‌های طنز و ... ربط می‌داد. در چنین فضایی می‌توان گفت که بر ساخت اجتماعی عواطف منفی در محیطی شکل گرفته است که محصول کنش و واکنش طرفین بوده است و پدیده‌ای تدریجی و نه دفعی است. به همین دلیل هدف اصلی پژوهش حاضر مطالعه‌ی عواطف اجتماعی منفی شهروندان شهر شیراز در مواجهه با مهاجرین افغانستانی مقیم شهر شیراز است. در این مسیر اهداف خرد دیگری مانند بررسی میزان آگاهی از فرهنگ افغانستانی‌ها، میزان تعاملات و مراودات با افغانستانی‌ها و ... نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. بررسی این اهداف نمایی نسبتاً روشن از موضوع تحقیق ارائه می‌کند و همچنین کیفیت عواطف ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها را به طور علمی مورد بررسی قرار می‌دهد. زیرا مطالعات ناچیزی در عرصه‌ی جامعه‌شناسی عواطف به طور کلی و جامعه‌شناسی عواطف منفی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها به طور جزئی صورت پذیرفته است. به همین دلیل پژوهش‌های اندکی برای راهنمایی تحقیق حاضر صورت پذیرفته است.

پیشینه پژوهش

الف) تحقیقات داخلی

از معدود پژوهش‌های صورت گرفته در این حوزه می‌توان به پژوهش صادقی (۱۳۸۶) تحت عنوان «دولت ایران و مهاجرین افغان: تغییر سیاست و تحول هویت» اشاره کرد. صادقی در پژوهش خود نتیجه می‌گیرد که برخورد مردم ایران با افغانستانی‌های مقیم ایران سه ویژگی عمده دارد. نخست، نفرت از جامعه‌ی پناهنده و مقصر دانستن آنان در تمامی نابسامانی‌های اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی و حتی سیاسی؛ دوم، جهل نسبت به

جامعه‌ی مهاجر و فرهنگ آن؛ و سوم، تناقض در برخورد با پناهندگان، یعنی از یک سو بهره‌کشی اقتصادی از آنها و از سوی دیگر ابراز نارضایتی از وجود آنها در جامعه‌ی میزبان. جمشیدی‌ها و علی‌بابایی (۱۳۸۱)، در تحقیقی تحت عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت مهاجرین افغانی با تکیه بر ساکنین شهره گلشهر مشهد» به این نتیجه رسیدند که هر چند بیشتر از ۵۰ درصد افغانستانی‌های مورد مطالعه قرار گرفته در تحقیق آنها معتقدند رفتار مسئولین با آنها عادلانه نبوده است، اما همچنین بیشتر از ۵۰ درصد آنها عامل بازگشت خود را تعلق اجتماعی به وطن خود می‌دانند (جمشیدی‌ها، ۱۳۸۱: ۹-۷).

پژوهش‌های دیگری عواطف اجتماعی را بررسی کرده‌اند که هر چند به طور مستقیم در راستای سنجش عواطف اجتماعی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها نبوده است، اما عواطف اجتماعی را به طور کلی بررسی کرده‌اند که در طراحی طرح تحقیق حاضر راهگشا بوده‌اند. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به پژوهش شیردل (۱۳۹۰)، با عنوان «بررسی تأثیر شبکه‌ی اجتماعی بر عاطفه اجتماعی جوانان شهر کرمان» اشاره کرد. وی با استفاده از پیمایش و ابزار پرسشنامه اطلاعات لازم را جمع‌آوری نموده است و تعیین‌کننده‌های عاطفه‌ی اجتماعی در جوانان شهر کرمان را در میان ۴۰۰ نفر از شهروندان مورد بررسی قرار داده است. نتایج وی نشان می‌دهد که بطور کلی زنان عاطفه‌ی اجتماعی مثبت‌تری نسبت به مردان دارند. مقایسه‌ی میانگین عاطفه‌ی اجتماعی در میان پاسخگویان بر حسب میزان تحصیلات، وضعیت اشتغال و طبقه‌ی اجتماعی تفاوت معنی داری نشان می‌دهد. همچنین نتایج حاصل از این تحقیق نشان داد که رابطه بین اعتماد اجتماعی ($R=0/64$)، انتظارات اجتماعی ($R=0/60$)، احساس عدالت اجتماعی ($R=0/59$) و اعتماد به نفس ($R=0/58$) با عاطفه‌ی اجتماعی مثبت و متوسط است. رابطه‌ی بین سن ($R=-0/34$) با عاطفه‌ی اجتماعی کم و منفی و رابطه‌ی بین دینداری ($R=0/12$) با عاطفه‌ی اجتماعی خیلی کم و مثبت بوده است. مقدس و قدرتی (۱۳۹۰)، در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی نقادانه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی عواطف جانانات ترنر، تئودور کمپر و ادوارد لاولر» عاطفه را فرایندی می‌دانند که در آن کنشگران، موقعیت‌های واقعی یا تخیلی اجتماعی را ارزیابی نموده و به آنها واکنش نشان می‌دهند و آن را نیرویی می‌دانند که جریان تعامل و کنش متقابل اجتماعی را به پیش می‌برد.

ب) تحقیقات خارجی

در مطالعات خارجی صورت گرفته پژوهش‌های گسترده‌ای در عرصه‌ی جامعه‌شناسی صورت پذیرفته است. در این زمینه می‌توان به برساخت اجتماعی عواطف، کار عاطفی، تنظیم عواطف و ... اشاره کرد. حتی مطالعات روان‌شناختی و به ویژه مطالعات عصب‌شناختی فراوانی در این حوزه انجام شده است. در این بین عواطف اجتماعی فراوانی نظیر ترس، خشم، عشق و ... مورد بررسی قرار گرفته‌اند اما این مطالعات با توجه به موضوع خاص تحقیق حاضر که منحصر به ایران است به طور دقیق نمی‌توانند راهنمایی برای این تحقیق باشند؛ اما در این بین مطالعاتی که شباهت نظری و تجربی با پژوهش حاضر داشته‌اند برای گزارش ارائه می‌شود. در ادامه به مطالعاتی در این زمینه اشاره می‌شود.

راس^۱ (۲۰۱۰)، در پژوهشی با عنوان «چرا آنها از ما متنفر نیستند: عاطفه، عاملیت و سیاست‌های ضد آمریکایی» به بررسی اعتراضات ضدآمریکایی در خاورمیانه و آسیای جنوبی پرداخته است. وی با استفاده از روش مردم‌نگاری^۲ نشان می‌دهد که چگونه «تنفر ضد آمریکایی»^۳ شکل گرفته است. به نظر وی این تنفر در بستری تاریخی، هنجاری و تعاملی شکل گرفته است.

ولفس‌فلد و همکاران^۴ (۲۰۰۸)، در مطالعه‌ای با عنوان «پوشش خبری مرگ در درگیری‌ها: پوشش انتفاضه‌ی دوم در تلویزیون اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها» در پی آن بوده‌اند که تأثیر زندگی روزمره و پیش‌فرض‌های اساسی روزنامه‌نگاران در پوشش‌های خبری خشونت‌بار را در برساخت اجتماعی خبرهای قوم‌مدارانه و تولید نفرت بررسی کنند. برای این کار آنها پوشش خبری دو واقعه را در تلویزیون‌های اسرائیل و فلسطین انتخاب کردند و به مطالعه‌ی عمیق نحوه‌ی گزارش‌نویسی و گزارش‌گری در ۶ کانال خبری پرداختند. واقعه‌ی اول مربوط به بمب‌گذاری انتحاری یک فلسطینی بود که منجر به کشته شدن ۱۹ اسرائیلی شد و واقعه‌ی دوم کشته شدن رهبر حماس همراه با ۱۶ فلسطینی بوده است. نتایج آنها نشان داد که خبرنگاران دو مجموعه پیش‌فرض‌ها و روزمرگی‌های خبرنگاری دارند. دسته‌ی اول پیش‌فرض‌های بنیادی و همیشگی آنان بود که جریان آمد و رفت خبرهای قوم‌مدارانه را تقویت می‌کرد و دسته‌ی دوم برساخت روایت‌های منسجم و یکسان برای هر گونه حوادث خاص بود. دسته‌ی دوم خود در دو شیوه‌ی گزارش‌نویسی

¹ Ross

² Ethnography

³ Anti-American Hatred

⁴ Wolfsfeld et al.

«سبک قربانی‌ها» و «سبک تدافعی» تقسیم می‌شد. سبک قربانی‌ها وقتی به وجود می‌آمد که فردی از فرهنگ و کشور خودی جان خود را از دست می‌داد، در حالی که سبک تدافعی وقتی به وقوع می‌پیوست که فردی از کشور یا فرهنگ دیگر بوسیله فردی از فرهنگ خودی مورد حمله و آسیب قرار می‌گرفت. نتایج کلی آنها نشان داد که چگونه این دو گونه پیش‌فرض‌ها تولید داستان‌های خبری فرهنگ‌محور (فرهنگ خودی) را ایجاد و تقویت می‌کند که در نهایت منجر به تقویت تنفر بین دو گروه می‌شود.

پوینتینگ و میسون^۱ (۲۰۰۷)، در پژوهشی تحت عنوان «خیزش مقاومت‌پذیر اسلام‌هراسی^۲: نژادپرستی علیه مسلمانان در بریتانیا و استرالیا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱»، سعی داشته‌اند در مطالعه‌ای اسنادی خیزش اسلام‌هراسی در استرالیا و بریتانیا را در سال‌های بین ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۱ مورد بررسی قرار دهند و با بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مقایسه کنند. محققان، نژادپرستی ضد مسلمانان را در سه بعد نژادپرستی در سطح ۱- زندگی روزمره، ۲- نهادی و ۳- رسانه‌ای بررسی کردند. نتایج آنها نشان داد که نژادپرستی ضد مسلمانان بعد از انقلاب اسلامی ایران، ماجرای سلمان رشدی و سپس بعد از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ رشد داشته است. به گونه‌ای که نژادپرستی ضد مسلمانان در رسانه‌ها بسیار فراگیر شده بود، با نظریه‌های سیاسی عامه‌پسند گره خورده بود و همچنین در فضاهای عمومی زندگی روزمره و محیط‌های نهادی نیز به شدت در حال گسترش بود. در واقع نژادپرستی ضد مسلمانان جایگزین نژادپرستی ضد آسیایی و ضد عرب شده بود. به عبارت دیگر تغییر از دیگری آسیایی^۳ یا دیگری عرب^۴ به دیگری مسلمان^۵ صورت پذیرفته بود و فرایند دیگری‌سازی از مسلمانان تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱ امری حتمی و انجام شده بود. به طوری که بعد از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر عبارت «من به شما از قبل گفته بودم^۶» در گفتمان دیگری‌سازان برای مشروعیت‌بخشی به خود بسیار به کار برده می‌شد. این امر منجر شد که بعد از ۱۱ سپتامبر بازنمایی از مسلمانان بعنوان افرادی وحشی و نامتمدن به اوج خود برسد.

¹ Poynting & Mason

² islamophobia

³ asian other

⁴ arab other

⁵ muslim other

⁶ i told you so

رابرنویچ^۱ (۲۰۰۷)، در مطالعه‌ای با عنوان «وقتی که تنفر وارد شهر می‌شود، پاسخ اجتماع به خشونت علیه مهاجرین» به بررسی روند شکل‌گیری تنفر از مهاجرین تازه وارد به شهرهای آمریکا پرداخته است. وی معتقد است که در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ موج بزرگی از مهاجرین وارد کشور آمریکا شدند. این مهاجرین که اغلب از کشورهای توسعه نیافته وارد آمریکا شده بودند و به دنبال مکانی ثابت و امن می‌گشتند تا بتوانند هم شغلی داشته باشند و هم خانواده‌ی خود را حفظ کنند، اغلب به شهرهای کوچک‌تر آمریکا مهاجرت می‌کردند. شهرهای کوچک آمریکا نیز اکثراً شهرهای متجانس به لحاظ مذهبی و فرهنگی بود و چنین مهاجرینی برای آنها پدیده‌ای جدید به حساب می‌آمد. در این شهرهای کوچک که مردم با فرهنگ اقلیت‌های قومی و نژادی آشنا نبودند و از جانب دیگر حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر تأثیر منفی زیادی در اجتماع آنان و تصور منفی از مسلمانان گذاشته بود، گرایش‌های نژادپرستانه گسترش یافت. این امر منجر شد که تنفر نژادی در این اجتماعات و شهرها رشد کند. نویسنده معتقد است که چنین شرایطی که منجر به تنفر نژادی گشته بود تنها در یک زمینه می‌توانست مدیریت شود و بهبود یابد و آن هم بدین شکل بود که کل اجتماع یا شهر درگیر چنین تنفیری نشوند. بدین نحو که رسانه‌های محلی بعنوان یک ابزار مهم باید پیام‌های تنفرآمیز را حذف و بجای آن اطلاعات واقعی و منصفانه را بازنمایی کنند. رهبران شهر نیز نباید از این تضاد سود ببرند و گروه اقلیت نیز نباید بعنوان یک تهدید قلمداد شوند. در واقع بر اساس نظر نویسنده همچنان که تنفر به شکل اجتماعی ایجاد می‌شود به صورت اجتماعی نیز می‌توان راه‌حلی برای تضعیف آن ارائه کرد.

شاهین^۲ (۲۰۰۳)، در مطالعه‌ای با عنوان «حلقه‌ی فیلم عرب‌های بد: چگونه هالیوود یک ملت را بدنام می‌کند» سعی داشته است ۹۰۰ حلقه فیلم هالیوود در طی یک قرن گذشته که درباره‌ی عرب‌ها و مسلمانان بوده است را بررسی کند. نتایج وی نشان داده است که بازنمایی عرب‌ها و مسلمانان در این فیلم‌ها بدین گونه بوده است: همه‌ی عرب‌ها مسلمانند و همه‌ی مسلمان‌ها عرب. بازنمایی آنها از عرب‌ها افرادی بدون قلب، نامتمدن، وحشی، دشمن یهودیان و مسیحیان و عاشق قدرت و پول است. در تمام فیلم‌های بررسی شده تنها ۵ درصد از کسانی که نقش عرب‌ها و مسلمانان را بازی می‌کردند به عنوان افراد عادی با شخصیت انسانی نشان داده شدند. مقاله نتیجه‌گیری می‌کند که چنین روند

^۱ Rabrenovic

^۲ Shaheen

رسانه‌ای همانند پروپاگاندا‌ی نازی‌های علیه یهودیان، منجر به آفرینش تنفر از اعراب شده است.

بیلیگ^۱ (۲۰۰۱)، مطالعه‌ای با عنوان «شوخی و تنفر: جک‌های نژادی کلان کو کلاکس^۲» سعی نموده است رابطه‌ی بین شوخی و جک را با تنفر بررسی کند. وی در مطالعه‌ی خود سه وب‌سایتی که از کلان کو کلاکس حمایت می‌کردند و به تولید جک‌های نژادی می‌پرداختند، بررسی کرده است. نتایج وی نشان داده است که فراگفتمان^۴ حاکم بر آنها تولید چنین جک‌هایی را توجیه و مشروعیت می‌بخشد. این فراگفتمان این کار را با این منطق دنبال می‌کرد که جک‌های آنها فقط «یک جک است»^۵؛ اما مشاهدات محقق نشان داده است که حتی بر اساس فراگفتمان حاکم بر وبسایت‌ها نیز نمی‌توان گفت که جک‌های آنها تنها یک جاده‌ی ساده است. بلکه در واقع زبان تنفر نژادی است که مسیری برای کسب لذت در افراد به وجود می‌آورد. از جانب دیگر این جک‌ها تصور خشونت نژادی را بعنوان شوخی و جک به تصویر می‌کشیدند. به طور کلی نویسنده نتیجه می‌گیرد که روابط و رابطه‌ی مستحکمی بین تنفر و جک‌های خشن و تمسخرآمیز وجود دارد.

چارچوب نظری پژوهش

مفهوم عاطفه^۶ تا سال ۱۸۵۰ میلادی در فرهنگ لغت آکسفورد وجود نداشته است. هر چند قبل از آن واژه‌های ترس، خشم، عشق و ... وجود داشته است اما آنها در قالب مقوله‌ی وسیع‌تر عاطفه نمی‌گنجیدند (مقدس و قدرتی، ۱۳۹۰: ۱۴۴). توجه به عواطف، به ویژه عشق، بعد از رشد سرمایه‌داری و سبک زندگی بورژوازی رونق گرفت. خانواده‌های بورژوا توجه‌ی ویژه‌ای به عواطف از خود نشان دادند (اعزاز، ۱۳۸۹). عاطفه بعدها در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به بستری برای مطالعات روان‌شناختی و روان‌کاوی تبدیل گشت. در ربع قرن آخر قرن بیستم عاطفه وارد حوزه‌ی مطالعات جامعه‌شناختی گشت (مقدس و قدرتی، ۱۳۹۰: ۱۴۵؛ کیانپور، ۱۳۸۸: ۳۵). امروزه عاطفه در حوزه‌های

^۱ Billig

^۲ Ku Klux Klan

^۳ سازمانی غیر رسمی در ایالات متحده‌ی آمریکا است که سه هدف برتری سفیدپوستان، ملی‌گرایی سفیدپوستان و ضد مهاجرین (به ویژه سیاهپوستان) دارد.

^۴ metadiscourse

^۵ just a joke

^۶ emotion

گوناگون علوم انسانی و علوم عصبی و شناختی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و زمینه‌های تحقیقاتی جدیدی را می‌کاود. در این مسیر نظریه‌های متفاوتی نیز ارائه شده است که در سه سطح خرد، متوسط و کلان مطرح می‌شود.

عواطف در سطح خرد

بیشترین تلاش‌ها برای ساخت «انسان منطقی»^۱ در اوایل قرن بیستم توسط رفتار پژوهان صورت می‌گرفت. این گروه از دانشمندان در آن برهه از تاریخ عواطف را بسیار جدی می‌گرفتند تا با به وسیله‌ی تنظیم و حذف عواطف منفی انسان را منطقی‌تر کنند. همین تلاش‌ها در قرن ۲۱ توسط متخصصین علوم‌شناختی و عصب‌شناسی صورت می‌گیرد. سابقه‌ی این تلاش‌ها البته به کار چارلز داروین^۲ «ابراز عواطف در انسان‌ها و حیوانات»^۳ نیز باز می‌گردد. چنین علوم و نظریه‌هایی دانشمندانی مانند پل اکمان^۴ را ترغیب نموده بود که بر اساس این نظریه‌ها، به دنبال ویژگی‌های عاطفی جهان‌شمول افراد در فرهنگ‌های متفاوت باشد (ریس و وودهد^۵، ۲۰۱۰).

امروزه چنین رویکردهایی که مدعی عواطف جهان‌شمول، ذاتی، موروثی و زیستی هستند جایگاه خاصی در میان دانشمندان علوم اجتماعی و انسانی ندارند. حتی علم روان‌شناسی و روان‌شناسی مانند هاره^۶ که نزدیکی بیشتری به علوم شناختی دارند عواطف را ذاتی و موروثی نمی‌انگارند؛ زیرا اندیشمندان مختلفی از روان‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و ... با تحقیقات مقایسه‌ای متفاوت بر روی احساسات به ظاهر جهان‌شمول نشان دادند که چگونه در هر فرهنگی با بیان کلمات مشترکی نوع خاصی از عاطفه بروز می‌یابد. برای مثال تحقیقات نشان داده است که آنچه که یک آلمانی زبان با شنیدن *Schadenfreude*، یک اسپانیایی زبان با شنیدن *simpatico*، یک دانمارکی زبان با شنیدن *hygge* «احساس» می‌کند، با آنچه که یک انگلیسی زبان *Feel* می‌کند، متفاوت است. این امر تا آنجایی پیش رفته است که بسیاری از اندیشمندان افراطی فرهنگ‌مدار معتقدند که نباید از واژه‌ی «عاطفه» استفاده کرد و به

¹ rational man

² Charles Darwin

³ the expression of the emotions in man and animals

⁴ Paul Ekman

⁵ Riis & Woodhead

⁶ Harre

جای آن باید از «فرهنگ‌های عاطفه^۱» یا «واژگان عاطفی^۲» استفاده کرد؛ اما گروهی از اندیشمندان علوم اجتماعی و انسانی و همچنین اندیشمندانی از علوم شناختی و عصبی همانند آنتونیو داماسیو^۳، به جای افتادن در دوگانه‌سازی‌های افراطی «ذاتی - اجتماعی» سعی نموده‌اند عاطفه را در روابط بین فردی مطالعه کنند. این گروه از اندیشمندان یافته‌های علوم شناختی و عصبی را با تحقیقات جامعه‌شناختی پیوند می‌زنند و روابط عاطفی بین فردی افراد را مطالعه می‌کنند. برای مثال لکاف و جانسون^۴ یافته‌های علوم عصب‌شناختی را با فلسفه معنا ترکیب کرده و دوگانگی و جدایی ذهن و بدن را رد می‌کنند. آنها محاسباتی عمل‌گرا و فعال از معنا، حقیقت و زبان ارائه می‌کنند که در آن عواطف و بدن جایگاه ویژه‌ای دارد. در آنها افراد جهان را نه تنها با بازنمایی‌های ذهن انتزاعی‌شان، بلکه همچنین با درگیری فیزیکی و فعال با جهان و مردم دیگر درک می‌کنند. این درگیری تجربی و حسی با جهان با الگوی تصویری‌ای همراه می‌شود که الگوهای پیش‌زبانی هستند و ساختار معناداری به فعالیت‌های فیزیکی می‌دهند. این فرایندها ابتدا احساس می‌شوند و سپس در فرایندهای عقلانی - شناختی بازتاب می‌یابند (بورکیت^۵، ۲۰۰۲؛ لکاف و جانسون، ۱۹۹۹ در ریس و وودهد، ۲۰۱۰).

این رویکرد زبانی - عصب‌شناختی به سنت پدیدارشناسی نزدیک شده است که عواطف را فرایندهایی پایدار اخلاقی، فرهنگی، تجسم‌یافته و ... با جهان می‌داند. رویکرد پدیدارشناسی توصیف‌تندی از ماهیت فعال، انتخابی، معنا‌ساز و جهان‌ساز از عاطفه ارائه می‌کند. به باور آنها عواطف به افراد کمک می‌کنند تا جهانی که در آن زندگی می‌کنند را خلق و ساختار دهند. جهان یک فرد افسرده با جهان فردی با اعتماد به نفس بالا کاملاً فرق می‌کند، زیرا انسان‌ها قربانی عاطفه نیستند بلکه در مقابل آن، مسئول عواطف خود هستند. در این مسیر رابرت سولومن^۶ نه تنها بر مسئولیت افراد بر عواطف‌شان سخن می‌راند بلکه همچنین بر عقلانیت عواطف تأکید می‌کند. زیرا عواطف را شامل قضاوت‌هایی می‌داند که ممکن است صحیح یا غلط باشند و معناداری زندگی بر اساس عواطف صورت می‌گیرد. عواطف افراد روابط آنها را با جهان تنظیم می‌کند و افراد دسترسی فعالانه و

¹ emotion cultures

² emotional vocabularies

³ Antonio Damasio

⁴ Lakoff & Johnson

⁵ Burkitt

⁶ Robert Solomon

آگاهانه به این روابط دارند و در نتیجه می‌توانند آگاهانه آنها را تغییر دهند. برای مثال فردی «ترسو» می‌تواند قضاوت‌های ناآگاهانه خود را از اینکه هیچ کس قابل اعتماد نیست مورد بازاندیشی قرار دهد و عواطفش را تغییر دهد (سولومون، ۱۹۹۳؛ در ریس و وودهد، ۲۰۱۰).

بطور کلی این گروه از اندیشمندان و چنین رویکردهای خرد نسبت به عواطف، به بعد جمعی و عواطف اشتراکی اشاره‌ای نمی‌کنند. در واقع این رویکرد نمی‌تواند در عواطف اشتراکی آنچه را که یک فرد از چیزی مشخص احساس می‌کند، از احساس کسی دیگر از همان چیز تمایز بخشد. به همین دلیل در مطالعه‌ی عاطفه در سطح فردی و خرد می‌ایستد. به همین جهت باید سایر رویکردها را در بررسی عواطف مورد بررسی قرار داد.

عواطف در سطح متوسط

نظریه‌پردازی عاطفه در سطح خرد نشان دادند که عواطف اختلالات درونی ناآگاهانه نیستند که باید بوسیله‌ی خرد و عقل مدیریت شوند بلکه برعکس آن، عواطف نیروهای فعالی هستند که زندگی اجتماعی را شکل می‌بخشند. به نظر آنها عواطف چیزی خارج از کنترل شخص نیست و از شخصیت، قضاوت‌ها و بازاندیشی‌های افراد قابل تفکیک نیست. اما به طور کلی این رویکرد در بررسی عاطفه، اطلاعات زیادی درباره‌ی قدرت عاطفه‌ی جمعی، خیزش‌های عمومی، شیوه‌هایی که در آن ساختارها و فرایندهای گروهی درگیر تمایز عاطفی، نقش‌های عاطفی و ... می‌شوند، به ما ارائه نمی‌دهد. در واقع بررسی چنین موضوعاتی بیشتر در سطح متوسط و تحقیقات جامعه‌شناختی صورت می‌گیرد. چنین مطالعاتی عاطفه را در سطح گروه‌ها، سازمان‌ها و اجتماعات بررسی می‌کند.

در نزد دورکیم^۱ عواطف ریشه در زندگی مذهبی دارند. دورکیم در کتاب اشکال ابتدایی صور دینی بیان می‌کند که عواطف ضرورتاً اجتماعی هستند، همچنان که جامعه ضرورتاً عاطفی است. عواطف در تنهایی قلب انسان‌ها وجود ندارند، بلکه در گردهم‌آیی‌های مناسبی و جمعی به وجود می‌آید. وقتی افراد برای انجام مناسبی دور هم جمع می‌شوند، تأثیر عاطفی آنقدر شدت می‌یابد که تقدس آفریده می‌شود. در واقع آگاهی از چیز مقدس در هیچ چیزی اتفاق نمی‌افتد، مگر اینکه احساس شادابی جمعی بوسیله‌ی گردهم‌آیی‌های منظم و متحد به وجود آید. به همین دلیل دورکیم معتقد است که عواطف و احساسات از طریق فرایند جمعی تولید می‌شوند و بوسیله‌ی تأیید دیگران تقویت می‌شوند. چنین

^۱ Durkheim

عاطفه‌ای به مرور قانونی می‌شود، در طول زمان‌ها سیر می‌کند و پایه‌های همبستگی اجتماعی را شکل می‌بخشد (دورکیم، ۱۳۸۶).

نظریه‌پرداز دیگر آرلی هاکشیلد^۱ است که نظریه‌ی خود را با نظریه‌ی فمینیستی و امور مربوط به بدن مرتبط می‌سازد و رابطه‌ی بین عاطفه و ناهماهنگی‌های ساختاری قدرت را تحلیل می‌کند. وی همانند گافمن^۲ معتقد است که زندگی اجتماعی همانند یک نمایش‌نامه است که کنشگران اجتماعی در آن نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند. اما وی کار گافمن را گسترش می‌دهد و کار عاطفی یا «مدیریت عاطفی»^۳ را مطرح می‌کند که بر اساس آن افراد می‌باید در نمایش‌های خود احساسات شخصی‌شان را با بستر عاطفی جامعه هماهنگ کنند. زیرا برای مثال احساس یک فرد می‌تواند با موقعیتی خاص در جامعه هماهنگ نباشد و به همین دلیل آن فرد با «بازیگری عمیق»^۴ درگیر می‌شود و احساس خود را با آن موقعیت هماهنگ می‌کند. وی معتقد است که کنشگران اجتماعی به طور مداوم در فرایندهای عاطفی درگیر می‌شوند و آنها را تغییر یا اصلاح می‌کنند و زندگی عاطفی افراد بر اساس نوع ارزیابی ما از خودمان و نوع ارزیابی ما بوسیله دیگران شکل می‌یابد. و سپس به «کار عاطفی»^۵ اشاره می‌کند که در آن افراد در دنیای سرمایه‌داری آموزش می‌بینند تا عواطف خود را کنترل کنند تا مشتریان‌شان احساس رضایت کنند. هر چند وی معتقد است که تمایز بین نمایش و احساس واقعی در دراز مدت سخت است، ولی معتقد است که چنین تمایزی منجر به توزیع نابرابر قدرت می‌شود. زیرا کار عاطفی موجب تقویت سلسله مراتب اجتماعی و طبقاتی می‌شود (هاکشیلد، ۱۹۸۳؛ هاکشیلد، ۱۹۷۹؛ هاکشیلد، ۲۰۰۳).

عواطف در سطح کلان

برخی جامعه‌شناسان تاریخی با نشان دادن مثال‌های موردی تغییرات عاطفی جوامع را نشان می‌دهند. برای مثال «نوربرت الیاس»^۶ در مطالعات تاریخی اولیه‌اش و در کتاب فرایند متمدن شدن^۷ به تغییرات عاطفی جوامع اشاره می‌کند. وی اشاره می‌کند که

^۱ Arlie Hochschild

^۲ Goffman

^۳ emotional management

^۴ deep acting

^۵ emotional work

^۶ Norbert Elias

^۷ the civilizing process

ساکنان اروپای قرون وسطی محدودیت‌های عاطفی مشابهی با ساکنان اروپای امروز نداشته‌اند. محدودیت‌های عاطفی افراد در قرون وسطی بیشتر از جانب محدودیت‌های بیرونی مانند، کلیسا، لردها و ... بوده است تا اینکه درونی باشد. اما امروزه بیشتر این محدودیت‌ها در حوزه‌ی فردی و محدودیت‌های خود تنظیمی است. امروزه مردم بیشتر آموخته‌اند که احساسات‌شان را پشت یک نقاب پنهان کنند و احساسات بدنی را خطرناک بدانند. چنین تحلیل‌های سطح کلان از عواطف برای معنادار ساختن اینکه چگونه تفاوت‌های اجتماعی درون جامعه بر عطفه تأثیر می‌گذارند، بسیار پر اهمیت می‌شوند. زیرا هنجارهای کنترل عاطفی به طور برابری بین افراد و در طول جامعه توزیع نمی‌شوند. نخبگان دچار بیشترین فشار هستند تا خودکنترلی عاطفی بالایی نشان دهند و بدین‌گونه کنترل خود را بر موقعیت‌های اجتماعی اثبات کنند. در افرادی با موقعیت‌های وابسته مانند زنان و کودکان انتظار می‌رود که فروتنی، ترس، اطاعت و قدرشناسی از خود نشان دهند. آنها شاید آزادی بیشتری برای بیان خودمختارانه عواطف‌شان داشته باشند اما حالات آشکار عطفه مثل عصبانیت و خشم از آنها پذیرفته نیست و به ندرت تحمل می‌شود و نمایش جمعی عطفه به طور سیستماتیک کنترل و سست می‌شود (الیاس، ۱۳۹۲؛ هینیش، ۱۳۸۹؛ مجدالدین، ۱۳۸۳).

در رابطه با الگوی جامعه‌ی عاطفی در سال‌های اخیر، مستراویک^۱ تأثیر تکنولوژی‌های نوین ارتباط جمعی را سنجیده است. اصطلاح وی که «فراعاطفه‌گرایی^۲» به تمایل به بازنمایی‌های جمعی عطفه‌محور اشاره دارد که از محتوای فرهنگی‌شان جدا شده‌اند و در زمینه‌های مصنوعی و رسانه محور دستکاری می‌شوند. این امر مردم را به مصرف‌کنندگان عواطف دست دوم، عواطف جابه‌جا شده و عواطف جعلی و دستکاری شده تبدیل می‌کند. شهروندان در نمایش‌های عمومی‌ای درگیر می‌شوند که توسط تصمیم‌سازان^۳ طراحی شده است تا محصولات و کالاهای خود را از طریق مدیریت عواطف بفروشند. در این میان عواطف «مرده» نیز از طریق سنت نوستالژی‌زدگی به عنوان کالاهایی برای مصرف ارائه می‌شوند. تحت این شرایط، عصبانیت تبدیل به خشم، حسادت تبدیل به آرزو و طلب، تنفر تبدیل به کینه‌توزی، عشق و دوست داشتن تبدیل به خوش آمدن، و غم و اندوه تبدیل به

^۱ Mestrovic

^۲ postemotionalism

^۳ opinion-makers

اضطراب و ناراحتی می شود. نتیجه این روند، نوعی «فراعاطفه» می شود که از واکنش خودجوش به حوادث حال عاجز است (مستراویک، ۱۹۹۷؛ در ریس و وودهد، ۲۰۱۰). البته تغییر فرهنگ‌های عاطفی در جوامع مدرن توسط افراد متفاوتی بررسی شده است که در کنار الیاس و مستراویک می توان به دیوید رایزمن^۱ نیز اشاره کرد. دیوید رایزمن با توجه به ویژگی‌های عاطفی افراد سه گونه‌ی اجتماعی را در جوامع مدرن متأخر شناسایی کرده است: سنتی^۲، خود راهبر^۳، و دگر راهبر^۴. نوع سنتی، همراه و هم‌نوا با هنجارهای عاطفی گذاشته است. نوع اجتماعی خود راهبر، به طور عاطفی، خودکنترلی است و به وسیله‌ی یک تدبیر و نقشه‌ی اخلاقی درونی کنترل و راهبری می شود. نوع اجتماعی دگر راهبر، نشانه‌هایی از تأیید از دور و نزدیک جستجو می کند. رایزمن تغییری از نوع اجتماعی سنتی به نوع اجتماعی خود راهبر در جوامع مدرن اولیه تشخیص می دهد که با ادعاهای الیاس تطابق دارد. اما وی مرحله‌ای جلوتر می رود و می گوید که جوامع امروزی وارد مرحله جدیدتر دگر راهبر می شوند و این نوع اجتماعی مسلط می شود. این سه نوع اجتماعی در پی تأیید و تشخیص هستند، اما برای مرحله دگر راهبر، این تأیید و تشخیص تبدیل به حوزه‌ی اصلی حساسیت می شود: زندگی حول گرفتن تأیید اجتماعی و تشخیص می چرخد و زمانی که تأیید اجتماعی نباشد، حول خشم و عصبانیت می چرخد (روشه، ۱۳۹۲).

اما برخلاف الیاس، رایزمن و مستراویک که معتقدند مدرنیته و مدرنیزاسیون شامل کنترل، سرکوب و فشار، استانداردسازی، مراقبت درونی، تولید و دستکاری عواطف است، افرادی مانند چارلز تیلور^۵ نظرات متفاوتی ارائه می دهند. تأکید او به جای سرکوب عاطفی بر «انقلاب بیانی/ ابرازی»^۶ است. از نظر او مدرنیزاسیون بر حسب یک «چرخش شناسامحور»^۷ درک می شود که در آن عمق درونی هر روح منحصر به فرد، تبدیل به مکانی برای اقتدار می شود. بدین معنا که بسیاری از هنجارهای ابراز عاطفه در سال‌های اخیر تغییر یافته و متکی بر فرد گشته‌اند. برخی مطالعات نیز این ادعا را تصدیق کرده‌اند (تیلور، ۱۹۸۹؛ در ریس و وودهد، ۲۰۱۰).

¹ David Riesman

² traditional

³ inner-directed

⁴ other directed

⁵ Charles Taylor

⁶ expressive revolution

⁷ subjective turn

چالش‌های عاطفی ایرانیان در مواجهه با افغانستانی‌ها

افغانستانی‌ها از دیرباز به ایران مهاجرت می‌کردند. این امر هم بیشتر به دلایل گوناگون از جمله اشتراکات زبانی و تاریخی، مهاجرت‌های پراکنده‌ی فصلی برای کار و معیشت اقتصادی صورت می‌گرفته است. اما سه دهه‌ی اخیر علاوه بر مهاجرت‌های اقتصادی که همواره جریان داشته‌اند، با سه موج بزرگ مهاجرت سیاسی از افغانستان به ایران و سایر کشورها روبرو هستیم. موج اول بعد از حمله‌ی شوروی (از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۵)، موج دوم در جریان جنگ داخلی در افغانستان (از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۵) و موج سوم بعد از تسلط طالبان بر افغانستان (از ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱) صورت گرفت. پذیرش افغانستانی‌ها نیز ابتدا با سیاست درهای باز همراه بوده است. به طوری که بسیاری از افغانستانی‌ها در جنگ تحمیلی هشت ساله‌ی عراق بر علیه ایران مشارکت فعالانه داشتند. اما بعد از اتمام جنگ، سیاست‌های دولتی تغییر نموده و به تدریج سیاست درهای بسته (از بازگشت تا اخراج مهاجرین) گسترش یافت. اما نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد این بود که بیشتر پناهندگان افغانستانی در ایران را هزاره‌ها تشکیل می‌داند که نه تنها به دلیل وضعیت بغرنج افغانستان مجبور به مهاجرت شده بودند بلکه آنها در طی قرون گذشته نیز از جانب دیگر قومیت‌های افغانستانی مورد ظلم و تعدی قرار می‌گرفتند. که این امر منجر شده بود از پایگاه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پایینی برخوردار شوند (صادقی، ۱۳۸۶: ۲۲-۷).

در واقع بعد از اتمام جنگ تحمیلی و در شرایط بازسازی کشور، بسیاری از افغانستانی‌ها جذب بازار کار ایران شدند. البته شایان ذکر است که بیشتر آنان در مشاغل یدی و بدون نیاز به تخصص مانند کارگران ساختمانی، نگهبانی، حفر چاه و ... مشغول به فعالیت شدند؛ اما همچنان که ذکر شد با تغییر برنامه‌های سیاسی از درهای باز به سوی درهای بسته تلاش برای بازگشت افغانستانی‌ها ادامه داشت. به همین دلیل سیاست‌های رسانه‌ای نیز از این امر پیروی می‌نمودند. در کنار این عامل تعداد بسیاری از جوانان ایرانی نیز مشکلات و نبود اشتغال را به دلیل حضور این مهاجرین می‌دانستند. در کنار این عوامل می‌توان به موارد دیگری نیز همانند موقعیت حاشیه‌ای، زندگی در حومه‌ها و محله‌های نامناسب و جرم‌خیز، سطح رفاه و امکانات پایین، سرمایه‌ی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پایین، فرهنگ شدیداً مردسالار، زندگی گروهی مردانه در خانه‌هایی کوچک و نامناسب بدون حضور همسران و فرزندان (اکثراً در افغانستان مانده‌اند) و ... اشاره کرد که در کل منجر به تغییر نگرش و عاطفه ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها گشت. این روند همانند

توصیفات پدیدارشناسانه متفکرینی همانند مرلوپنتی^۱ است که معتقد است زندگی انسانی درگیر عواطف است. به نظر وی عواطف بر ماهیت خرد یا همان بین‌الذهانی^۲ تأکید دارند. در این رویکرد بین‌الذهانی، به جریان بازانديشانه‌ای اشاره می‌شود که افراد در فرایندی آگاهانه، دوسویه و فعال افکار، سخنان، صداها، کارها و ... دیگران را به صورت ماهرانه تفسیر می‌کنند و باز به دیگران بر می‌گردانند (مرلوپنتی، ۱۹۷۳؛ در ریس و وودهد، ۲۰۱۰).

در واقع به بیانی دیگر می‌توان اینگونه گفت که تحولات ساختاری در اواخر دهه‌ی شصت و کل دهه‌ی هفتاد شمسی موجب گشت که رویکرد بین‌الذهانی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها تغییر کند و بر اساس مواردی که پیشتر ذکر شد، عواطف منفی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها بیشتر شد. در این مسیر در دهه‌ی هشتاد میلادی با گسترش رسانه‌های ارتباطی، بازنمایی از افغانستانی‌ها در رسانه‌ها مبتنی بر فردی بود که بر «مال، جان و ناموس» ایرانیان تجاوز می‌کند. این امر حتی در جک‌های طنز از ابره‌های افغانستانی نیز هویدا بود. چنین عاطفه‌ای به مرور بیشتر شد، در زمان سیر نمود و پایه‌های همبستگی اجتماعی را شکل داد: خودی در برابر دیگری (ایرانی در مقابل افغانی). در واقع برجستگی هویت ایرانی در مواجهه با افغانستانی‌ها پررنگ شده و افغانستانی‌ها در این بین تبدیل به دیگری‌ای می‌شوند که جان، مال و ناموس مردم ایران را تهدید می‌کنند. این فرایند همچنان که استرایکر مطرح می‌کند منجر به برجستگی هویت عاطفی افراد می‌شود (استرایکر^۳، ۱۹۹۹: ۲۸۶؛ استرایکر و اونز، ۲۰۰۱: ۲؛ استتس و بورک، ۲۰۰۳: ۱۳۵).

در واقع بر اساس نظریه‌های سطح خرد و متوسط عاطفه‌ی اجتماعی، می‌توان نتیجه گرفت که این تغییر جهت‌گیری عاطفی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها بیشتر به واسطه‌ی مواردی که ذکر شد بوده است. در این میان می‌توان متغیرهایی را تأثیرگذار دانست. ارزش‌های اساسی در زندگی ایرانیان، میزان مراوده‌ی آنها با افغانستانی‌ها، میزان آگاهی آنها از فرهنگ، تاریخ، اجتماع و ... افغانستانی‌ها، سطح طبقاتی و تحصیلات آنها و ... که همگی می‌توانند عواطف افراد را تغییر دهند. بر این اساس می‌توان قضایای (فرضیه‌ها نیز بر همین اساس طراحی می‌شوند) زیر را بر اساس نظریه‌های عاطفه‌ی اجتماعی و تحقیقات پیشین ارائه داد.

^۱ Merleau-Ponty

^۲ intersubjective

^۳ Stryker

فرضیه‌های پژوهش

- ۱- هر چه میزان مراوده با افغانستانی‌ها بیشتر شود، عواطف منفی کمتر خواهد شد.
 - ۲- هر چه آگاهی از افغانستانی‌ها بیشتر شود، عواطف منفی کمتر خواهد شد.
 - ۳- هر چه هویت / ارزش‌های فرامکانی - دینی بیشتر شود، عواطف منفی کمتر خواهد شد.
 - ۴- هر چه هویت / ارزش‌های مکانی - بومی بیشتر شود، عواطف منفی بیشتر خواهد شد.
 - ۵- هر چه درآمد بیشتر شود، عواطف منفی کمتر خواهد شد.
 - ۶- هر چه تحصیلات بیشتر شود، عواطف منفی کمتر خواهد شد.
 - ۷- هر چه سن بیشتر شود، عواطف منفی کمتر خواهد شد.
 - ۸- هر چه جنسیت زنانه شود، عواطف منفی کمتر خواهد شد.
- بر پایه‌ی قضایای تحقیق می‌توان گفت که به میزانی که مراوده بین ایرانیان و افغانستانی‌ها بیشتر شود، میزان آگاهی ایرانیان نیز از افغانستانی‌ها افزوده می‌شود و در پی آن منجر به کاهش عواطف منفی در ایرانیان می‌شود. در این مسیر هر چه هویت‌ها و ارزش‌های انسانی/دینی/فرامکانی باشند، منجر به کاهش فاصله‌ی روانی و اجتماعی و افزایش عواطف مثبت می‌شوند؛ اما از سوی دیگر هر چقدر ارزش‌های محلی و بومی پررنگ شوند، دیگری‌زدایی از فرهنگ، محله و محیط زندگی بیشتر می‌شود. با افزایش سطح تحصیلات، درآمد و سن (نسل‌های قدیمی‌تر روابط بهتری با افغانستانی‌ها داشته‌اند) افراد نیز احتمال بروز عواطف مثبت بالاست. فرضیه‌های تحقیق نیز بر همین اساس شکل می‌گیرند. در واقع هشت فرضیه بر اساس قضایای استخراج شده مطرح می‌شوند.

روش‌شناسی پژوهش

بر اساس پارادایم اثباتی تحقیق، روش‌شناسی کمی برای سنجش متغیرهای تحقیق انتخاب گردید و بر اساس آن از روش پیمایش بهره برده و از پرسشنامه بعنوان ابزار پژوهش استفاده شد. پرسشنامه شامل سؤالاتی در سنجش عواطف اجتماعی منفی (شامل ۱۳ سؤال در رابطه با کیفیت عواطف ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها همانند سنجش ترس، بیزاری، خشم، نفرت، دلهره، ازدواج و ...)، سؤالاتی در سنجش هویت/ارزش‌های جهانی (شامل ۴ سؤال همانند احترام به قوانین جهانی حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان، گرایش به محصولات غربی و جهانی، توجه به عوامل جهانی برای پیشرفت و ...)، سؤالاتی در

سنجش هویت/ارزش‌های ایرانی/اسلامی (شامل ۸ سؤال همانند جنگیدن برای دین، ماندن در ایران برای آباد کردن آن، دفاع از وطن تا قطره آخر خون، افتخار به ایرانی بودن، فعالیت در برنامه‌های اسلامی و ...)، سؤالاتی در سنجش هویت/ارزش‌های محلی (شامل ۴ سؤال همانند شیراز بهترین شهر دنیاست، شیراز بعنوان پایتخت فرهنگی، ماندن در شیراز به هر قیمتی و آباد کردن آن و ...)، سؤالاتی در سنجش میزان مرادده ایرانیان با افغانستانی‌ها (شامل ۵ سؤال همانند دوستی با افغانستانی‌ها، رفت و آمد خانوادگی با افغانستانی‌ها، شرکت در جشن‌ها و مراسمات خانوادگی، گشت و گذار با افغانستانی‌ها و ...) و سؤالاتی در سنجش آگاهی از فرهنگ، تاریخ و ... افغانستانی‌ها (شامل ۴ سؤال همانند آگاهی از مراسمات اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی افغانستانی‌ها، آگاهی از تاریخ و ادبیات افغانستانی‌ها، آگاهی از تفاوت‌های زبانی، قومیتی، مذهبی افغانستانی‌ها و ...) بود. شایان ذکر است که به دلیل تغییر کدگذاری برای ساختن متغیر وابسته و هم‌جهت نمودن متغیر، افزایش در میزان این متغیر به معنای افزایش در عاطفه منفی افراد است.

جامعه‌ی آماری تحقیق شهروندان ساکن شهر شیراز در سال ۱۳۹۳ بودند. آخرین آمار جمعیت شهر شیراز بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۰ برابر با ۱۵۴۳۹۸۸ بوده است. شهر شیراز ۹ منطقه شهرداری را در برمی‌گیرد. در جدول ۱ جمعیت و مساحت مناطق مختلف شهرداری بر اساس آمار سال ۱۳۹۰ نشان داده شده است.

جدول ۱: برآورد شاخص‌های جمعیت شهر شیراز به تفکیک مناطق شهرداری در سال ۱۳۹۰

منطقه‌ی شهرداری	مساحت (هکتار)	بعد خانوار (نفر)	تعداد خانوار (نفر)	جمعیت کل (نفر)	جمعیت مرد (نفر)	جمعیت زن (نفر)	نسبت جنسی (نفر در هکتار)	تراکم جمعیت (نفر در هکتار)
۱	۳۰۸۵	۳/۶۶	۵۸۲۲۸	۲۱۳۱۱۴	۱۰۶۲۱۵	۱۰۶۸۹۹	۹۹/۴	۶۹/۰۸
۲	۱۶۸۹/۴	۳/۹۹	۵۵۱۸۸	۲۲۰۱۹۹	۱۱۲۸۰۵	۱۰۷۳۹۴	۱۰۵	۱۳۰/۳۴
۳	۱۸۰۳	۳/۹	۵۵۵۱۹	۲۱۶۵۲۶	۱۱۰۶۶۶	۱۰۵۸۵۹	۱۰۴/۵	۱۲۰/۰۹
۴	۲۳۱۸	۳/۸۶	۵۷۷۶۸	۲۲۲۹۸۶	۱۱۱۸۵۸	۱۱۱۱۲۸	۱۰۰/۷	۹۶/۲۰
۵	۱۶۷۱/۳	۴/۲۵	۳۷۴۸۱	۱۵۹۲۹۳	۸۳۷۲۸	۷۵۵۶۶	۱۱۰/۸	۹۵/۳۱
۶	۲۹۲۳	۳/۸۵	۴۲۵۰۹	۱۶۳۶۶۰	۸۳۴۶۶	۸۰۱۹۴	۱۰۴/۱	۵۵/۹۹
۷	۱۴۷۸/۹	۳/۹۸	۴۵۳۳۷	۱۸۰۴۴۲	۹۱۸۹۳	۸۸۵۴۹	۱۰۳/۸	۱۲۲/۰۱
۸	۳۷۷/۵	۳/۷۹	۱۶۵۴۱	۶۲۶۹۱	۳۲۸۴۹	۲۹۸۴۲	۱۱۰/۱	۱۶۶/۰۷
۹	۲۵۴۳	۴/۱	۲۵۶۲۸	۱۰۵۰۷۶	۵۳۲۰۰	۵۱۸۷۶	۱۰۲/۶	۴۱/۳۲
شیراز	۱۷۸۸۹/۱	۳/۹۲	۳۹۴۲۰۰	۱۵۴۳۹۸۸	۷۸۶۶۸۲	۷۵۷۳۰۶	۱۰۳/۹	۸۶/۳۱

با مشخص شدن تعداد دقیق جمعیت هر منطقه، با استفاده از فرمول کوکران (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۳۸۳)، حجم نمونه‌ی گزینشی برابر با ۳۸۴ نفر بود. بدین منظور ۴۰۰ پرسشنامه برای مصاحبه آماده گردید که از این میزان ۳۹۰ پرسشنامه اطلاعات دقیق و کاملی به سؤالات داده بودند که وارد پردازش قرار گرفتند. نوع نمونه‌گیری نیز بر اساس شیوه‌ی نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای چندمرحله‌ای صورت پذیرفت. لذا، بر اساس مناطق منتخب، ابتدا نواحی و سپس بلوک‌های شهری به صورت تصادفی انتخاب شدند و بر اساس نسبت نمونه‌گیری، پرسشنامه‌ها در میان اهالی توزیع گردید. جمعیت هر منطقه و تعداد نمونه‌ها در جدول ۲ بیان شده است.

جدول ۲: تعداد نمونه‌های هر منطقه

مناطق	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
تعداد	۵۶	۵۸	۵۶	۵۸	۴۰	۴۲	۴۶	۱۶	۲۸

لازم به ذکر است که اعتبار تحقیق از طریق اعتبار صوری و روایی آن از طریق ضریب آلفای کرونباخ حاصل شد. میزان آلفای هر کدام از طیف‌های لیکرت تحقیق بدین‌گونه محاسبه شد: عواطف اجتماعی (۰/۹۱۲)، هویت / ارزش‌های ایرانی - اسلامی (۰/۸۵۵)، هویت / ارزش‌های محلی (۰/۸۷۴)، هویت / ارزش‌های جهانی (۰/۴۷۵)، میزان مراوده ایرانیان با افغانستانی‌ها (۰/۸۳۲) و آگاهی از فرهنگ، تاریخ و ... افغانستانی‌ها (۰/۸۳۰).

یافته‌های پژوهش

یافته‌های توصیفی تحقیق حاضر نشان می‌دهند که ۱۹۳ نفر از پاسخگویان (۴۹/۵ درصد) زن و ۱۹۷ نفر از آنها (۵۰/۵ درصد) مرد بوده‌اند. ۱۴۴ نفر از پاسخگویان (۳۶/۹ درصد) درآمد پایین، ۲۲۷ نفر از پاسخگویان (۵۸/۲ درصد) درآمد متوسط و تنها ۱۶ نفر از پاسخگویان (۴/۱ درصد) درآمد بالایی داشته‌اند. ۱۵۷ نفر از پاسخگویان (۴۰/۳ درصد) تحصیلات زیر دیپلم، ۱۳۰ نفر از پاسخگویان (۳۳/۳ درصد) دیپلم و ۱۰۱ نفر از پاسخگویان (۲۵/۹ درصد) تحصیلات دانشگاهی داشته‌اند. در این میان توزیع فراوانی طیف‌های تحقیق نیز بدین شکل بوده است.

جدول ۳: توزیع درصد فراوانی متغیرهای مستقل نگرشی تحقیق

متغیرهای مستقل	پایین	متوسط	بالا
هویت / ارزش‌های جهانی	۵/۴	۴۶/۸	۴۷/۸
هویت / ارزش‌های ایرانی - اسلامی	۷/۰	۴۰/۳	۵۲/۷
هویت / ارزش‌های محلی	۱۱/۰	۳۲/۳	۵۶/۷
مراوده با افغانستانی‌ها	۸۰/۰	۱۸/۲	۱/۸
آگاهی از افغانستانی‌ها	۶۶/۷	۲۹/۷	۳/۶

جدول ۳ درصد توزیع فراوانی متغیرهای مستقل تحقیق را نشان می‌دهد. نتایج نشان می‌دهد که پاسخگویان تحقیق ارزش‌های جهانی، ایرانی - اسلامی و محلی بالایی داشته‌اند. البته شایان ذکر است که بالاترین گرایش ابتدا به ارزش‌های محلی (۵۶/۷ درصد)، سپس ارزش‌های ایرانی - اسلامی (۵۲/۷ درصد) و در نهایت به ارزش‌های جهانی (۴۷/۸ درصد) مربوط بوده است. از جانب دیگر نتایج جدول نشان می‌دهد که شهروندان شهر شیراز مراوده‌ی پایینی با افغانستانی‌های مقیم شهر شیراز دارند (۸۰ درصد). تنها ۱۸ درصد آنها مراوده‌ی متوسط و در نهایت ۱/۸ درصد از آنها مراوده‌ی بالایی با افغانستانی‌های مقیم شهر شیراز دارند. شهروندان شهر شیراز آگاهی‌شان از تاریخ، فرهنگ، سنن و ... افغانستانی‌ها به میزان ۶۶/۷ درصد پایین بوده است. ۲۹/۷ درصد به میزان متوسطی آگاهی داشته‌اند و تنها ۳/۶ درصد آگاهی بالایی داشته‌اند.

جدول ۴: توزیع درصد فراوانی متغیر وابسته‌ی تحقیق

متغیر وابسته	خیلی پایین	پایین	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
عاطفه اجتماعی منفی نسبت به افغانستانی‌ها	۲/۸	۱۴/۴	۲۹/۴	۲۹/۱	۲۴/۲

جدول ۴ درصد توزیع فراوانی متغیر وابسته تحقیق را نشان می‌دهد. شایان ذکر است به دلیل تغییر کدگذاری برای ساختن متغیر وابسته و هم‌جهت نمودن متغیر، افزایش در میزان این متغیر به معنای افزایش در عاطفه‌ی منفی افراد است. در نتیجه نتایج نشان می‌دهد که پاسخگویان تحقیق عواطف منفی نسبتاً بالایی داشته‌اند. به گونه‌ای که بیشتر از ۵۳ درصد از افراد عاطفه‌ی منفی زیاد یا خیلی زیادی داشته‌اند. این در حالی بوده است که تنها ۱۷ درصد از آنها عاطفه‌ی منفی پایینی داشته‌اند. در نهایت نزدیک ۳۰ درصد از پاسخگویان نیز عاطفه‌ی منفی متوسطی داشته‌اند.

جدول ۵: آزمون تفاوت عواطف اجتماعی منفی بر حسب سن

سن	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار T	سطح معنی داری
زیر ۳۵ سال	۴۵/۳۸	۱۱/۶۱	۳/۱۸۱	۰/۰۰۲
بالای ۳۵ سال	۳۸/۸۵	۱۱/۱۹		

جدول ۵ نتایج بررسی تفاوت میانگین عواطف اجتماعی منفی بر حسب سن پاسخگویان را نشان می‌دهد. میزان میانگین‌ها حاکی از آن است که میانگین عواطف اجتماعی منفی افراد زیر ۳۵ سال بیشتر از افراد بالای ۳۵ سال است. تفاوت مشاهده شده بین دو میانگین بر اساس آزمون T با مقدار ۳/۱۸۱ و سطح معنی داری $Sig = 0/002$ بیانگر این است که با ۹۵ درصد اطمینان، تفاوت معنی داری بین پاسخگویان زیر ۳۵ سال و بالای ۳۵ سال وجود دارد. این امر بدین معنی است که فرضیه‌ی فوق تأیید می‌شود. در واقع افراد با سن بالاتر عواطف منفی کمتری نسبت به افغانستانی‌ها دارند.

جدول ۶: آزمون تفاوت عواطف اجتماعی منفی بر حسب جنس

جنس	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار T	سطح معنی داری
زن	۴۳/۹۰	۱۱/۷۸	-۱/۵۰۲	۰/۱۳۴
مرد	۴۵/۶۸	۱۱/۵۵		

جدول ۶ نتایج بررسی تفاوت میانگین عواطف اجتماعی منفی بر حسب جنس پاسخگویان را نشان می‌دهد. میزان میانگین‌ها حاکی از آن است که میانگین عواطف اجتماعی منفی مردان بیشتر از زنان است. تفاوت مشاهده شده بین دو میانگین بر اساس آزمون T با مقدار -۱/۵۰۲ و سطح معنی داری $Sig = 0/134$ بیانگر این است که با ۹۵ درصد اطمینان، تفاوت معنی داری بین زنان و مردان وجود ندارد. این امر بدین معنی است که فرضیه‌ی فوق تأیید نمی‌شود. در واقع هر چند زنان عواطف منفی پایین‌تری نسبت به مردان در مواجهه با افغانستانی‌ها دارند اما این تفاوت معنی دار نیست.

جدول ۷: آزمون تفاوت عواطف اجتماعی منفی بر حسب درآمد

درآمد	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معنی داری
پایین	۴۶/۴۵	۱۲/۴۷	۳/۸۴۵	۰/۰۲۲
متوسط	۴۳/۵۰	۱۰/۸۹		
بالا	۴۸/۸۱	۱۲/۲۸		

جدول ۷ نتایج بررسی تفاوت میانگین عواطف اجتماعی منفی بر حسب درآمد پاسخگویان را نشان می‌دهد. میزان میانگین‌ها حاکی از آن است که میانگین عواطف اجتماعی منفی افراد با درآمد بالا، بیشتر از سایر گروه‌ها است. تفاوت مشاهده شده بین میانگین‌ها بر اساس آزمون F با مقدار $۳/۸۵۴$ و سطح معنی‌داری $Sig = ۰/۰۲۲$ بیانگر این است که با ۹۵ درصد اطمینان، تفاوت معنی‌داری بین پاسخگویان، به لحاظ تفاوت‌های درآمد وجود دارد. این امر بدین معنی است که فرضیه‌ی فوق تأیید می‌شود. در واقع افرادی که درآمد بالایی دارند، عاطفه‌ی اجتماعی منفی‌تری نسبت به افغانستانی‌ها دارند. کسانی که درآمد پایینی دارند در رتبه‌ی دوم قرار دارند و کسانی که درآمد متوسط دارند در رتبه‌ی سوم قرار می‌گیرند و عواطف منفی‌تری تجربه می‌کنند.

جدول ۸: آزمون تفاوت عواطف اجتماعی منفی بر حسب تحصیلات

تحصیلات	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معنی‌داری
زیر دیپلم	۴۶/۸۷	۱۱/۸۲	۶/۰۴۶	۰/۰۰۳
دیپلم	۴۴/۶۰	۱۱/۲۹		
دانشگاهی	۴۱/۷۸	۱۱/۱۷		

جدول ۸ نتایج بررسی تفاوت میانگین عواطف اجتماعی منفی بر حسب تحصیلات پاسخگویان را نشان می‌دهد. میزان میانگین‌ها حاکی از آن است که میانگین عواطف اجتماعی منفی افراد با تحصیلات پایین، بیشتر از سایر گروه‌ها است. تفاوت مشاهده شده بین میانگین‌ها بر اساس آزمون F با مقدار $۶/۰۴۶$ و سطح معنی‌داری $Sig = ۰/۰۰۳$ بیانگر این است که با ۹۵ درصد اطمینان، تفاوت معنی‌داری بین پاسخگویان، به لحاظ تفاوت‌های تحصیلات وجود دارد. این امر بدین معنی است که فرضیه فوق تأیید می‌شود. در واقع افرادی که تحصیلات کمتر زیر دیپلم دارند، عاطفه‌ی اجتماعی منفی‌تری نسبت به افغانستانی‌ها دارند. در مرحله‌ی بعد کسانی که تحصیلات دیپلم داشتند قرار می‌یروند و در مرحله‌ی آخر کسانی که تحصیلات دانشگاهی داشتند عاطفه‌ی اجتماعی منفی کمتری تجربه می‌کنند.

جدول ۹: ماتریس همبستگی متغیرهای تحقیق با متغیر وابسته

متغیر وابسته	هویت/ارزش‌های جهانی	هویت/ارزش‌های ایرانی - اسلامی	هویت/ارزش‌های محلی	آگاهی از افغانستان‌ها	مراوده با افغانستان‌ها
عاطفه‌ی اجتماعی منفی	-۰/۱۱۶	-۰/۱۶۸	۰/۱۲۵	-۰/۳۴۶	-۰/۵۱۵
سطح معنی‌داری	۰/۰۲۳	۰/۰۰۱	۰/۰۱۴	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰

جدول ۹ ماتریس همبستگی متغیرهای تحقیق با متغیر وابسته را نشان می‌دهد. بر اساس اطلاعات جدول تمامی متغیرها رابطه‌ی معناداری با متغیر وابسته دارند. در این میان تنها هویت / ارزش‌های محلی رابطه‌ی مثبت و معناداری با عاطفه‌ی اجتماعی داشته است. این امر بدان معنی است که با افزایش هویت / ارزش‌های محلی (شیرازی بودن، تعلق به شهر و فرهنگ شیرازی)، عواطف اجتماعی منفی افراد نسبت به افغانستان‌ها بیشتر می‌شود؛ اما با افزایش هویت ایرانی - اسلامی، هویت جهانی، میزان آگاهی و میزان مراوده با افغانستان‌ها، عاطفه‌ی اجتماعی منفی کمتر می‌شود. بیشترین میزان همبستگی هم به ترتیب مربوط به میزان مراوده با افغانستان‌ها، آگاهی از افغانستان‌ها، هویت / ارزش‌های ایرانی - اسلامی و هویت / ارزش‌های جهانی بوده است.

جدول ۱۰: آزمون رگرسیون چندگانه به شیوه‌ی گام‌به‌گام متغیرهای مستقل درون معادله برای

پیش‌بینی متغیر وابسته

متغیرهای پیش‌بین	R	مقدار R ² در هر مرحله	R ² تجمیعی گام به گام	R ² Ad (تعدیل شده)	خطای معیار	ضریب B	ضریب Beta	مقدار T	مقدار F	سطح معنی‌داری
مراوده	۰/۵۲۱	۰/۲۷۱	۰/۲۷۱	۰/۲۶۹	۹/۹۹	-۱/۴۷	۰/۴۹۳	-۱۱/۳۸	۱۳۹/۵۴	۰/۰۰۰
تحصیلات	۰/۵۳۵	۰/۰۱۵	۰/۲۸۶	۰/۲۸۳	۹/۹۰	-۲/۹۷	۰/۱۱۳	-۲/۵۸	۷۵/۰۷	۰/۰۰۰
ایرانی/اسلامی	۰/۵۴۷	۰/۰۱۳	۰/۲۹۹	۰/۲۹۳	۹/۸۲	۰/۲۱۴	۰/۱۱۵	-۲/۶۴	۵۳/۰۲	۰/۰۰۰
محلی	۰/۵۵۷	۰/۰۱۱	۰/۳۱۰	۰/۳۰۲	۹/۷۶	۰/۳۱۲	۰/۱۱۱	-۲/۵۲	۴۱/۷۳	۰/۰۰۰
جهانی	۰/۵۶۴	۰/۰۰۹	۰/۳۱۹	۰/۳۰۹	۹/۷۱	۰/۴۲۷	۰/۰۹۵	-۲/۲۰	۳۵/۷۰	۰/۰۰۰

جدول ۱۰ نتایج تحلیل رگرسیون چندمتغیره به شیوه‌ی گام‌به‌گام را نشان می‌دهد. بررسی نتایج نشان می‌دهد که با سطح معنی‌داری، معادله‌ی رگرسیون دارای پنج مرحله

است که در هر مرحله، یک متغیر به معادله وارد شده است. نتایج جدول نشان می‌دهند که متغیرهای مراوده با افغانستانی‌ها (۲۷/۱ درصد)، میزان تحصیلات (۰/۰۱۵ درصد)، هویت / ارزش‌های ایرانی - اسلامی (۰/۰۱۳ درصد)، هویت/ارزش‌های محلی (۰/۰۱۱ درصد) و هویت/ارزش‌های جهانی (۰/۰۰۹ درصد) و در مجموع ۳۱/۹ درصد از تغییرات متغیر وابسته‌ی تحقیق را تبیین کرده‌اند. در واقع میزان R^2 متغیرهای مستقل وارد شده در معادله به شیوه‌ی گام‌به‌گام، برابر با $R^2=0/319$ شده است.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در حوزه‌ای جدید در جامعه‌شناسی معاصر و تقریباً ناشناخته در ایران صورت پذیرفته است. از یک‌سو این مطالعه در حوزه‌ی جامعه‌شناسی عواطف صورت پذیرفته است و از سوی دیگر جهت‌گیری عاطفی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها را به صورت علمی می‌سنجد. به طور کلی هدف اصلی این تحقیق بررسی عواطف اجتماعی منفی ایرانیان نسبت به افغانستانی‌های مقیم شیراز بوده است. در این مسیر محدود تحقیقات انجام شده مورد بررسی قرار گرفت و سپس نظریه‌های مطرح و شاخص در این حوزه در سه سطح خرد، متوسط و کلان ارائه شد. بر اساس این نظریه‌ها و راهنمایی تحقیقات انجام شده‌ی پیشین، قضیه‌ها و فرضیه‌های تحقیق طراحی شدند. سپس با استفاده از روش پیمایش اجتماعی، ۳۹۰ نفر از شهروندان شهر شیراز، به شیوه‌ی نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای چندمرحله‌ای انتخاب شدند و بوسیله پرسشنامه محقق ساخته مورد مصاحبه قرار گرفتند. اعتبار ابزار سنجش تحقیق از طریق اعتبار صوری و پایایی طیف‌های آن از طریق ضریب آلفای کرونباخ تأیید گشت.

نتایج تحقیق حاکی از آن بودند که درآمد اکثر پاسخگویان متوسط و اکثر آنها تحصیلات زیر دیپلم داشته‌اند. هویت/ارزش‌های محلی آنها نسبت به هویت/ارزش‌های ایرانی - اسلامی و جهانی بالاتر بود. اکثریت آنها نیز مراوده‌ی پایین با افغانستانی‌های مقیم شیراز داشته‌اند و آگاهی‌شان نیز از آنها پایین بوده است. عاطفه‌ی اجتماعی آنها نیز اکثراً منفی بوده است. نتایج یافته‌های استنباطی هم نشان دادند که افرادی با سن بالا عاطفه‌ی منفی کمتری تجربه می‌کنند ولی افرادی با درآمد بالا عاطفه‌ی منفی بیشتری دارند. همچنین با افزایش تحصیلات از میزان عاطفه‌ی منفی کاسته می‌شود. شایان ذکر است که رابطه‌ی معناداری بین جنسیت و عاطفه‌ی اجتماعی افراد وجود نداشته است. در این میان هویت/ارزش‌های جهانی، هویت/ارزش‌های ایرانی - اسلامی، آگاهی از افغانستانی‌ها و مراوده

با آنها رابطه‌ی منفی‌ای با عاطفه‌ی اجتماعی منفی داشته است. بدین معنی که با افزایش در میزان این متغیرها از عاطفه‌ی منفی شهروندان از افغانستانی‌ها کاسته می‌شود. در این مسیر تنها با افزایش در میزان هویت/ارزش‌های محلی عاطفه‌ی اجتماعی منفی افراد بیشتر می‌شود. نتایج رگرسیون چندگانه به شیوه‌ی گام به گام نیز نشان می‌دهد که در مجموع پنج متغیر مرآوده با افغانستانی‌ها، تحصیلات، هویت/ارزش‌های ایرانی - اسلامی، هویت/ارزش‌های محلی و هویت/ارزش‌های جهانی ۳۱/۹ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین کردند.

در این میان آنچه بسیار پررنگ می‌نماید نقش اجتماعی عواطف است. در واقع برخلاف تصور موجود که عواطف را در حوزه‌ی بررسی روان‌شناختی قرار می‌دهند، بخش اعظمی از تبیین بروز و ابراز عواطف افراد از دریچه ساختارهای اجتماعی است. بدین معنی که این پدیده‌های اجتماعی هستند که تغییرات عاطفی افراد را تبیین می‌کنند. همچنان که تحقیق حاضر نشان داد عواطفی مانند، ترس از افغانستانی‌ها، نفرت، انرژی منفی، بی‌زاری، عصبانیت، عدم همنشینی و ... منشاء اجتماعی دارند؛ زیرا همچنان که نشان داده شد با تغییر در مرزهای هویتی / ارزشی افراد، عواطف افراد دگرگون می‌شود. میزان تحصیلات، مرآوده و آگاهی از تاریخ، فرهنگ و ادبیات افغانستانی‌ها نیز هر کدام متغیرهای اجتماعی‌ای هستند که عواطف افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به همین دلیل قضایای تحقیق که بر اساس چارچوب نظری طراحی شده بودند مورد تأیید قرار گرفتند. در این میان تنها جنس مورد تأیید قرار نگرفت. هر چند میانگین عاطفه‌ی اجتماعی منفی زنان کمتر از مردان بود، اما این تفاوت معنادار نبوده است. بر همین اساس می‌توان نتیجه گرفت که پدیده‌های اجتماعی و ساختار اجتماعی حتی جزئی‌ترین امور عاطفی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ به همین دلیل تغییر عواطف منفی در افراد، همچنان که علم روان‌شناسی مدعی است، بوسیله‌ی تغییر در نگرش‌های فردی صورت نمی‌گیرد، بلکه برای تغییر در عواطف، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی باید تغییر یابند. به طور خلاصه می‌توان گفت که نتایج تحقیق حاضر بر اهمیت بعد اجتماعی عواطف تأکید می‌کند، هر چند ابعاد روانی آن را نیز نادیده نمی‌گیرد.

عواطف ایرانیان نیز نسبت به افغانستانی‌های مقیم ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. با تغییر در آگاهی، میزان مرآوده، سطح تحصیلات و ... عواطف به افغانستانی‌ها نیز تغییر می‌کند. به طور کلی می‌توان گفت هر چقدر هویت‌های مادی، منطقه‌ای، مکان‌محور و منطقه محور پررنگ شوند، انسان‌ها نه از دید انسانی بلکه به عنوان «دیگری» شناسایی

می‌شوند. اما اگر شناسایی انسان‌ها از دریچه هویت‌ها و ارزش‌های فرامکانی، انسانی، فرازمانی و ... صورت پذیرد، مرزهای «دیگری» به حداقل‌ترین شکل ممکن می‌رسد.

فهرست منابع:

- اعزازی، شهلا (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی خانواده، با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- الیاس، نوربرت (۱۳۹۲). *چیستی جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی غلامرضا خدیوی، تهران: جامعه‌شناسان.
- پیران، پرویز (۱۳۸۵). "بورژوازی ملی و هویت ایرانی"، *چشم‌انداز/ایران*، سال پنجم، شماره‌ی ۴۱.
- _____ (۱۳۸۵). "هویت ملی جامعه‌ی ایران"، *چشم‌انداز/ایران*، سال پنجم، شماره‌ی ۴۰.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا و یحیی‌علی‌بابایی (۱۳۸۱). "بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت مهاجرین افغانی با تکیه بر ساکنین شهره گلشهر مشهد"، *دو فصلنامه‌ی مطالعات جامعه‌شناختی*، شماره‌ی ۲۰.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۶). *صور بنیانی حیات دینی*، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- ربانی‌خوراسگانی، علی و مسعود کیانپور (۱۳۸۸). "جامعه‌شناسی احساسات"، *مجله جامعه‌شناسی کاربردی*، سال بیستم، شماره‌ی دوم.
- رستمی، سحر (۱۳۹۰). «شادی حلقه‌ی گم شده زندگی ایرانی»، ۱۳ اردیبهشت، *کد خبر: ۵۴۶۴۰*، نقل شده در آدرس الکترونیکی: <http://linkshrink.com/i2e>
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۳). *کند و کاوها و پنداشته‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- روشه، گی (۱۳۹۲). *تغییرات اجتماعی*، ترجمه‌ی منصور وثوقی، تهران: نی.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۲). *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- شیردل، الهام (۱۳۹۰). *بررسی تأثیر شبکه‌ی اجتماعی بر عاطفه‌ی اجتماعی جوانان شهر کرمان*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، بخش جامعه‌شناسی.
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۶). "دولت ایران و مهاجرین افغان: تغییر سیاست و تحول هویت"، *فصلنامه‌ی گفتگو*، شماره‌ی ۵۰، صص: ۱۴۸-۱۳۲.
- قرایی، امان‌الله (۱۳۹۰). «چرا بسیاری از ایرانی‌ها شاد نیستند؟»، ۱۶ شهریور، *کد خبر: ۸۸۴۹۹*، نقل شده در آدرس الکترونیکی: <http://linkshrink.com/i2f>

مجدالدین، اکبر (۱۳۸۳). "نوربرت الیاس بنیانگذار جامعه‌شناسی فرایند"، پژوهشنامه‌ی علوم انسانی، شماره‌ی ۳۱ و ۳۲.

مقدس، علی‌اصغر و شفیعه قدرتی (۱۳۹۰). "بررسی نقادانه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی عواطف جاناناتان ترنر، تئودور کمپر و ادوارد لاولر"، مجله‌ی جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست و دوم، شماره‌ی دوم.

نوابخش، فرزاد و سوسن علی‌بخشی (۱۳۸۵). "آسیب‌شناسی رفتار شادی در ایران (از نظر دانشجویان علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی اراک ۱۳۸۵)", فصلنامه‌ی تخصصی جامعه‌شناسی، سال دوم، شماره‌ی ششم.

هینیش، ناتالی (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی نوربرت الیاس*، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گوهر، تهران: نی

Mauthner, Natasha & Andrea Doucet (2003). "Reflexive Accounts and Accounts of Reflexivity in Qualitative Data Analysis", *Sociology*, No. 37, Vol. 3, pp. 413-431.

Hochschild, Arlie (1979). "EmotionWork: Feeling Rules and Social Structure", *American Journal of Sociology*, Vol. 85, No.5, pp.51-75.

Hochschild, Arlie (1983). *The Managed Heart: Commercialization of Human Feeling*, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.

Hochschild, Arlie (2003). *The Commercialization of Intimate Life: Notes from Home and Work*, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.

Riis, Ole & Linda Woodhead (2010). *A Sociology of Religious Emotions*, Oxford: Oxford University Press.

Ross, Andrew (2010). "Why They Don't Hate Us: Emotion, Agency and the Politics of 'Anti-Americanism'", *Millennium - Journal of International Studies*, Vol. 39, No. 1, pp. 109-125.

Wolfsfeld, Gadi, Frosh, Paul & Maurice Awabdy (2008). "Covering Death in Conflicts: Coverage of the Second Intifada on Israeli and Palestinian Television", *Journal of Peace Research*, Vol. 45, No. 3, pp. 401-417.

Poynting, Scott & Victoria Mason (2007). "The resistible rise of Islamophobia: Anti-Muslim racism in the UK and Australia

before 11 September 2001”, *Journal of Sociology*, Vol. 43, No. 1, pp. 61-86.

Rabrenovic, Gordana (2007). “When Hate Comes to Town: Community Response to Violence Against Immigrants”, *American Behavioral Scientist*, Vol. 51, No. 2, pp. 349-360.

Shaheen, Jack (2003). “Reel Bad Arabs: How Hollywood Vilifies a People”, *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, Vol. Vol. 588, pp. 171-193.

Billing, Michael (2001). “Humour and Hatred: The Racist Jokes of the Ku Klux Klan”, *Discourse Society*, Vol. 12, No. 3, pp. 267-289.

Stets, Jan and peter Burke (2003). “A sociological Approach to Self and Identity”, in *Handbook of self and identity*, Eds by Mark R. Leary and June Price Tangney, New York: Guilford Press.

Stryker, Sheldon (1999). “Exploring the relevance of social cognition for the relationship of self and society: Linking the cognitive perspective and identity theory”, in *the self-society dynamic Cognition, emotion, and action*, Eds by Judith A. Howard and Peter L. Callero, Cambridge: Cambridge University Press.

Stryker, Sheldon and Peter J. Burke (2000). “The Past, Present, and Future of an Identity Theory”, *Social Psychology Quarterly*, Vol. 63, No. 4, pp. 284-297.